

سعدی و نیت مؤلف (بحثی در هرمنوتیک)

سیروس شمیسا

هرمنوتیک‌های سنتی از قبیل شلایر ماخر و دیلتای، معتقد به قطعیت معنی و اندراج نیت مؤلف در متن بودند که بحثی آشناست، اما هرمنوتیک‌های جدید مانند گادامر و یاس و آیزر معتقد به عدم قطعیت معنی و محال بودن رسیدن به نیت مؤلف هستند. فهم را روندی تاریخی می‌دانند، بین متن و ذهن (چنان که گذشته و اکنون) مکالمه است و حاصل این گفتگو معنایی از برای متن است که اولاً ممکن است هر آن در طی مکالمه تغییر کند و ثانیاً در نزد مکالمه گر دیگری به نحو دیگری باشد.

این بحث امروزه اساس نقد ادبی جدید است و کسانی چون رولان بارت و ژاک دریدا آن را محور مباحث خود قرار داده‌اند و مقاله رولان بارت «مرگ نویسنده» و میشل فوکو «نویسنده چیست» (به جای کیست) معروف است.

در این جا اشکالی که مطرح می‌شود این است که آیا این مباحث در مورد همه متون

صادق است؟

و مثلاً اگر در مورد حافظ بتوان چنین انگاشت در مورد سعدی هم چنین است؟ بدیهی است که جواب منفی است. در برخی از متون معنا شفاف و صریح است و جایی برای سوء تفاهم و لذا تأویل نیست. با توجه به این نکته، کسانی چون امبرتواکو و رولان بارت از متون باز و بسته سخن گفته‌اند. بارت به امثال متون حافظ writerly یعنی متن نویسنده گرا می‌گوید که تفسیرهای متعددی را برمی‌تابد و گویی خواننده در نگارش آن شرکت دارد. نوع دیگر متن readerly یعنی متن خواننده گرا است. این متن توسط خواننده مصرف می‌شود، اما متن نویسنده گرا توسط خواننده تولید می‌شود. او در کتاب S/Z در این باره بحث‌های جالبی دارد و گاهی از اصطلاح متن تکثر The plural text استفاده می‌کند.

من با این بحث موافقم الا این که می‌گویم خود این مفاهیم هم مقول بالتشکیلند، مثلاً متن سعدی (مرادم فقط غزلیات است) در تقابل حافظ متن بسته یا خواننده‌گر است، یعنی احتیاج به تأویل و تفسیر ندارد. معنی قطعی است و نیت مؤلف آشکار. متن ایرج میرزا هم چنین است. اما متن اخیر نسبت به سعدی بسته‌تر است. در این فرق علاوه بر آشکارگی و پنهانی نیت مؤلف، عوامل متعدد دیگر چون نیروی تأثیر، شدت عواطف و احساسات و بحث موضوع (به نحوی که بعداً اشاره خواهم کرد) مؤثرند. باری سخن از سعدی است. همه غزل‌های معروف سعدی که اکنون در ذهن شماست شاهد مدعاست مثلاً غزل معروف زیر که ابیاتی از آن قرائت می‌شود:

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم	دزیده در شمایل خوب تو بنگریم
شوق است جدایی و جور است در نظر	هم جور به که طاقت شوق نیاوریم
گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من	از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم
ماباتوایم با تونه‌ایم اینت بوالعجب	در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بردریم
نه بوی مهر می‌شنویم از تو ای عجب	نه روی آن که مهر دگر کس بپروریم
از دشمنان برند شکایت به دوستان	چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

معنی همه ابیات در عین هنری بودن صریح و قطعی است، بلکه به حدی صریح و قطعی است که تبدیل آن به نثر دشوار است، اما کمتر غزلی از حافظ است که بتوانیم آن را به نثر ترجمه کنیم و شعر را از دست ندهیم و به اصطلاح گرفتار مغلظه تبدیل the heresy of paraphrase نشویم و اتفاقاً یکی از آنها غزلی است که به استقبال همین غزل سعدی ساخته است و به اسلوب آن استاد ابیات، صراحت معنی دارند:

بگذار تا ز شوارع میخانه بگذریم کز بهر جرعه‌ای همه محتاج این دریم

اصطلاح میخائیل باختین در این مورد متون تک آوایی Mono phonic و چند آوایی polyphonic است. از نظر او متون داستایوسکی چند صدایی است اما تولستوی تک آواست. در این متن جز صدای مولف صدای دیگری نیست. به نظر من بوستان و گلستان که به مقتضای اوضاع و احوال خاصی نگاشته شده‌اند چند آوایی هستند، اما غزلیات تک آوایی است. در متون چند آوایی باید توجه داشت که گاهی یک صدا بلندتر از صداهای دیگر است. این نکته با توجه به محور عمودی و افقی یعنی قرائت شعر به صورت منجسم از بالا به پایین با توجه به ارتباط آنها و قرائت متن به صورت بیت به بیت با این اعتقاد که ربطی بین آنها نیست، به خوبی روشن می‌شود. در حافظ اگر بیت‌ها را چنان که به غلط رایج است مستقل بپنداریم چند صدایی بیشتر است. اما اگر به توالی و ارتباط ابیات معتقد باشیم و شعر را به عنوان یک کل بخوانیم، یکی از صداها از صداهای دیگر ستر می‌شود. با اصطلاحات زبان‌شناسی یک بار تکیه روی جمله است و یک بار روی کلام یعنی Discourse. چگونه ممکن است جزء را بدون توجه به کل دریافت؟ اتفاقاً یکی از دوره‌های هرمنوتیکی این است که برای فهمیدن جزء باید به کل اثر توجه داشت حال آن که کل اثر بدون توجه به اجزاء فهمیده نمی‌شود.

نکته مهم دیگر در بحث هرمنوتیک این است که از آنجا که غالب هرمنوتیک‌ها گرایش فلسفی داشتند تادبی، لذا به بحث موضوع و فروع آن توجه نکرده‌اند. به نظر من بحث موضوع حداقل شش لحاظ دارد:

۱. موضوع یا subject (سوژه) ۲. درون مایه یا Theme (تم) ۳. مضمون ۴. لحن یا tone ۵. Mood یا حالت و احساس ۶. موتیف Motif یا موضوع مکرر موضوع ایده‌ای است که نویسنده خود آگاه آن را می‌پروراند و اساساً لازم نیست بدان اعتقادی داشته باشد. مثل موضوعاتی که در آن باره انشا می‌نویسند. اما تم آن ایده‌گسترده و بنیادی متن است که در تمام زوایای آن منتشر است. موضوع فشرده (Condensed) و صریح است اما تم گسترده (Expanded) و غیر صریح و ضمنی است. موضوع شاهنامه تاریخ ایران باستان است اما تم آن احساس غرور و افتخار و مجد و عظمت است. موضوع و تم گاهی به هم نزدیکند، اما همیشه یکی نیستند. در غزلیات سعدی خیلی به هم نزدیکند. در شعری که خواندم موضوع نسبت عاشق با معشوق است اما تم اندوه و ملال حاصل از نفس عشق است چه وصال باشد چه فراق.

در بحث‌های ادبی تم مهم است نه موضوع و به نظر می‌رسد که هر موتیف‌ها هم بدون این که تصریح کرده باشند به دنبال تم اند نه موضوع.

مطلب دیگری که در روند فهم باید ملحوظ نظر باشد فرق بین تُن و مُود است. تُن یا لحن احساسی است که گوینده می‌خواهد منتقل کند اما مُود یا حالت آن احساس و تأثیری است که خواننده در می‌یابد و این دو همیشه یکی نیستند. مثلاً وقتی ناصر خسرو می‌گوید:

چند گویی که چو هنگام بهار آید گل بیاراید و بادام به بار آید
 روی بستان را چو چهره دل‌بندان از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید
 روی گلنار چو بزداید قطره شب بلبل از گل به سلام گل نار آید
 این چنین بیهده‌ها نیز مگو با من که مرا از سخن بیهده عار آید

لحن نهی و ملامت است اما mood یعنی احساسی که خواننده در می‌یابد. درست برعکس، ترغیب و تشویق است. در سعدی (غزلیات) معمولاً لحن و حالت یکی هستند، یکی همان احساس گوینده مستقیماً به خواننده منتقل می‌شود. نکته دیگر فرق موضوع با مضمون است. موضوع صریح و حرفی است، اما مضمون روایت هنری یا ادبی موضوع

است. موضوع در ضمن یک بیان ادبی بیان می‌شود، با تصویری یا با نکته‌ای همراه است. مثلاً اگر بگوییم طمع و گدایی باعث آبرو ریزی است، موضوع است، اما اگر بگوییم: دست طمع چو پیش کسان کنی دراز پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش مضمونی است. شعر سبک هندی شعر تبدیل موضوع به مضمون است. سعدی بیشتر موضوع دارد تا مضمون. در غزلی که خواندم فقط در یک بیت مضمون‌پردازی کرده است:

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت بوالعجب در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بردریم
 اما Motif آن موضوعی است که در کل آثار کسی یا در اثر خاصی تکرار می‌شود و
 انس با یک اثر یا یک نویسنده عمدتاً منوط به آن است.
 همه این مسایلی که به اختصار بدان اشاره کردیم، در روند فهم متن مؤثرند، اما
 هر موتیک‌ها بدان‌ها توجه نکرده‌اند.

اینک جهت اثبات ادعاهای این گفتار ابیاتی از یک غزل معروف دیگر سعدی قرائت می‌شود:

همه عمر بردارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
 تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد دگران روند و آیند تو همچنان که هستی
 چه حکایت از فراق که نداشتم و لیکن تو چو روی باز کردی در ماجرا ببستی
 نه عجب که قلب دشمن شکنی به روز هیجا تو که قلب دوستان را به مفارقت شکستی
 گله از فراق و یاران و جفای روزگاران نه طریق تو است سعدی کم‌خویش گیسو رستی

این مشخصات و برخی از مشخصات دیگر ساختاری و سبکی، سعدی را از ادامه دهندگان سبک خراسانی معرفی می‌کند که برنامه آنان لفظ نیک و معنی آسان بود با این تفاوت که او در آغاز دوره و سبک عراقی است. فی الواقع او شعر را از خراسان به فارس آورد (باید توجه داشت که قبل از او شعر دری در فارس مرسوم نبود). سعدی جایی است که در پشت او سبک خراسانی و در پیش او سبک عراقی است که در حال تکوین است. سهم او این است که عواطف و احساسات را به سبک خراسانی تزریق کرد و لازمه آن توجه به نوع جدید ادبی غزل به جای قصیده است.